

The Impact of Network Social Capital on Achieving State Political Power

Amir Asadifar

Corresponding author, PhD student in Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran.
asdiamir66@yahoo.com

Jamil Ghoreyshi

PhD student in Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran.
jamil.ghoreyshi@gmail.com

Abstract

The main purpose of this article is to analyze the disintegration of government in third-world countries using network policy. Although networks pursue different goals, they seek to strengthen the resources of the relationship between individuals. In network politics, the central position of action, political power is the subject of conflict and gaining more power is the most important goal of political action. The interaction between these two concepts, That is, social capital and network-based analysis means adopting a network perspective on social capital in a qualitative way and involving the government in this analysis. The results of this study show that specific resources are flowing within the political networks, which include social capital or integrated capital, depending on the way of distinguishing people inside the network From others outside the network. Although these networks seek to gain a greater share of society's scarce resources of political power, economic wealth, and social prestige, the main issue in the conflict is the acquisition of political power. The point of contention is the state arena or within and around the state. Although research on The social structure has been the focus of network analysis, network policy, while considering both structural and cognitive-normative dimensions, emphasizes the quality of norms and the type of strategies that political actors adopt to achieve greater political power.

Keywords: Social Capital, Network Policy, Political Networks, Government

تأثیر سرمایه اجتماعی شبکه بر دستیابی به قدرت سیاسی دولتی

امیر اسدی‌فر

نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران asadiamir66@yahoo.com

جمیل قریشی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران jamil.ghoreyshi@gmail.com

چکیده

هدف اصلی این مقاله، تحلیلی بر ازم‌گسیختگی دولت در کشورهای جهان سوم با استفاده از سیاست شبکه‌ای است. اگرچه شبکه‌ها اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند، اما به دنبال تقویت منابع رابطه‌ای بین افراد هستند. در سیاست شبکه‌ای، جایگاه اصل محوری کنش‌ورزی، قدرت سیاسی موضوع نزاع و کسب سهم بیشتر از قدرت، مهم‌ترین هدف از کنش‌ورزی سیاسی است. درهم‌کنشی بین این دو مفهوم؛ یعنی سرمایه اجتماعی و تحلیل مبتنی بر شبکه، یعنی اتخاذ منظری شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی به شیوه‌ای کیفی و دخیل کردن دولت در این تحلیل است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که منابع خاصی در درون شبکه‌های سیاسی در جریان هستند که بسته به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه شامل سرمایه اجتماعی یا سرمایه مجتمعی می‌شود؛ با وجود اینکه این شبکه‌ها می‌کوشند سهم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه یعنی قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی را در اختیار داشته باشند، موضوع اصلی نزاع، دستیابی به قدرت سیاسی است. محل نزاع، عرصه دولتی یا در درون و پیرامون دولت است. هر چند تحقیق در مورد ساختار اجتماعی، کانون محوری تحلیل شبکه‌ای است اما سیاست شبکه‌ای باتوجه هم‌زمان به ابعاد ساختاری و ابعاد شناختی - هنجاری، بر کیفیت هنجارها و نوع استراتژی‌هایی که کنشگران سیاسی برای دستیابی به سهم بیشتری از قدرت سیاسی اتخاذ می‌کنند، تأکید دارد.

واژه‌های کلیدی: سرمایه اجتماعی، سیاست شبکه‌ای، شبکه‌های سیاسی، دولت

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۳/۰۶ تاریخ بازبینی: ۰۰/۰۶/۱۱ تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۶/۱۷

فصلنامه راهبرد، دوره ۳۰، شماره ۱۰۰، پاییز ۱۴۰۰، صص ۵۳۱-۵۵۲

مقدمه

دولت در مباحث علوم سیاسی، رکنی اساسی و محوری دارد و تمامی تئوری‌پردازان و اندیشمندان سیاسی و اجتماعی با محوریت قراردادن این مفهوم، به نظریه‌پردازی در باب مسائل می‌پردازند. اگرچه در اوایل دوره مدرن، دولت، محور این مباحث بود اما به تدریج و اوایل دهه ۱۹۸۰ و متناسب با تحولات در عرصه علوم اجتماعی، نظریه‌های جدید در باب جهانی شدن و نهادهای بین‌المللی به وجود آمد که مبحث دولت را به کناری گذاشت. تدا اسکاچپول (۱۹۸۵)، با نگارش کتابی که در زمینه دولت و مباحثی که در باب دخالت دولت در نهادهای بین‌المللی انجام داد، باعث مطرح شدن دولت در مباحث بین‌المللی شد.

در این مقاله با ذکر این نکته که دولت مساله‌ای کانونی و محل درگیری و مناقشه بین مجموعه‌ای از شبکه‌هاست، در تلاش است تا منفعت ناشی از منابع کمیاب را برای خود بالا ببرد. مرکز ثقل این تفکر این است که عمل سیاسی، امری اتفاقی است که در شبکه قدرت انجام می‌گیرد و افراد به دنبال بالابردن منفعت خود هستند. در راستای تحلیل این ایده، ابتدا تحلیل شبکه‌ای در دانش سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس حوزه‌های این امر مشخص می‌شود. علاوه بر ابعاد ساختاری و هنجاری شبکه‌ها، در این تحقیق بر بعد سوم شبکه‌ها؛ یعنی سرمایه اجتماعی که همان سرمایه موجود در شبکه‌های انحصاری و اختصاصی استف بحث خواهد شد و ترکیب این سه بعد، مقدمات ضروری برای ورود به بحث سیاست شبکه‌ای هستند. در نهایت، به کارگیری این تحلیل در حوزه دولت انجام می‌شود که با اتخاذ این رویکرد تلاش می‌شود تا به موضوع اصلی علوم سیاسی؛ دولت، بازگردیم.

روش انجام این تحقیق، تحلیلی- تکوینی است که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به تحلیل سیاست شبکه‌ای در حوزه دولت می‌پردازد.

۱. تحلیل شبکه‌ای چیست؟

شبکه اصطلاحی است که، از حوزه فنی و فناوری وارد حوزه علوم اجتماعی شده است. شبکه‌هایی که در این عرصه‌ها تعریف می‌شوند، از جمله آب، برق و الکترونیسته، همگی دال بر همین موضوع هستند (بویر^۱، ۲۰۰۴، p. ۲۴۵). در علوم اجتماعی و انسانی، شبکه نشان از وجود مسیر غیررسمی هماهنگی میان کارگزاران انسانی بود (Granovetter, 1985). این تفسیر به معنای گذار از «شبکه به عنوان اصطلاح^۲» به «شبکه به عنوان مفهوم^۳» است. شبکه در این مفهوم، بسان چسبی است که بین اعضای یک جامعه یا گروه عمل می‌کند (نرد و دینسکی، ۱۳۸۷: ۱۶). شبکه مجموعه‌ای است از حداقل سه نقطه یا گره^۴ و تعدادی از ارتباط^۵ که نشان‌دهنده وجود یا عدم وجود ارتباط میان گره‌هاست. این گروه‌ها می‌توانند افراد، گروه‌های واحدها یا سازمان‌ها باشند (Ashtarian, 2009). شبکه کنشی متقابل بین مردم است که بین اعضای یک گروه شکل می‌گیرد (Brugman, 2010). در این شبکه، دو عنصر کلی و جزئی وجود دارد که تجزیه و تحلیل آن‌ها، ویژگی عام تحلیل‌های شبکه‌ای است. این دو محور عبارتند از: دسته‌ای از موضوعات یا همان گره‌ها، موقعیت‌ها با کنشگران و دسته‌ای از روابط میان این موضوعات که لبه‌ها^۶ پیوندها^۷ یا ارتباطات نامیده می‌شوند. این مفاهیم آغاز درک شبکه‌ای از پدیده‌های اجتماعی است.

در تحلیل شبکه‌ای، مجموعه‌ای از روش‌ها به کار گرفته می‌شوند که قصد آنها

تحلیل روابط بین ساختارهاست (Slaninová, Martinovič, Dráždilová, Obadi, &)

^۱Boyer

^۲Network as a Term

^۳Network as a Concept

^۴node

^۵tie

^۶edges

^۷links

Snášel, 2010). این ارتباط به صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام می‌گیرد و در سطوح مختلف انجام می‌شود (ژانگ، ۲۰۱۵، p. ۴-۳).

۲. تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی

سابقه تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی به اوایل دهه ۸۰ بر می‌گردد و در این دوران است که از « شبکه سیاست‌گذاری^۱ » استفاده شد و کنشگران این عرصه نیز با این مجموعه مورد تحلیل قرار گرفتند (Hazlehurst, 2001). در علوم سیاسی، استفاده از تحلیل شبکه‌ای برای روابط بین کارگزاران دولتی و غیردولتی استفاده شد که مبتنی بر داده‌های واقعی و درست بودند (آلکانیز،^۲ ۲۰۱۰، p. ۱۲۳) استفاده شد. لوبل و فالتون (۲۰۰۷) و ترو و میتروم (۲۰۰۱) شبکه‌های سیاست‌گذاری را عواملی می‌دانند که باعث تسهیل در اجرای وظایف نظام بوروکراسی می‌شود (Arnold (۲۰۱۱)؛ به بررسی تأثیر شبکه‌های سیاست‌گذاری بر تسهیل تلاش‌های بوروکراسی عمومی در قبول و اجرای ابتکارات سیاست‌گذاری می‌پردازند. علاوه بر رویکرد، شبکه‌ای به سیاست‌گذاری، دو رویکرد کثرت‌گرایی و همکارانه-نخبه‌گرایانه است که به نقش کارگزاران دولتی و غیردولتی در سیاست‌گذاری می‌پردازد. رویکرد کثرت‌گرایی بر نیازهای سیستم تمرکز دارد و در مقابل، رویکرد همکارانه - نخبه‌گرایانه بر تعیین بخشی دولت بر تمامی سیاست‌ها توجه دارد (Rannei, Faghihi, & Mortazavi, 2010). تحقیقات Knoke (۱۹۹۴)، در زمینه شبکه‌ها نیز بر بار ادبیات نظری این حوزه افزود و با استفاده از تحلیل شبکه‌ای، مفاهیمی چون هژمونی، قدرت، نفوذ، پرستیژ و... را بررسی کرده است. در بعضی از تحقیقات علوم سیاسی که با رویکرد شبکه‌ای به تأثیر شبکه‌های ارتباطی شهروندان بر رفتار سیاسی آنها (لیچی و ماتسوباشی،^۴ ۲۰۰۹، P. ۵۶) پرداخته است، مدلی ارائه شده است که پروسه‌های ارتباطی توسط گونه‌های مختلف و در جغرافیای مختلف بررسی شده است و

۱ Zhang

۲ policy network

۳ Alcaniz

۴ Leighy & Matsubayashi

بازنمایی این الگوها در رفتار سیاسی آنها تحلیل شده است. لیگلی و ماتسو بایاشی به مقایسه نژادی و قومی و رابطه آنها در گروه‌های مختلف سیاسی با شبکه‌های ارتباطی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این رفتارها، پیامدی از تفاوت شبکه‌های اجتماعی هستند که این افراد در درون آن عمل می‌کنند.

تحقیقات دیگری در زمینه ارتباطات درون‌شبکه‌ای افراد و تأثیر آن بر گرایش سیاسی آنها انجام شده بود که نشان می‌دهد که شبکه‌ها باعث بالا رفتن درک و آگاهی افراد می‌شود (آکتلت و اسپراگ، ۱۹۹۵، p. ۳۱۲) و آنها را به فعالیت سیاسی و مشارکت در آن وامی‌دارد (بک، ۲۰۰۲، p. ۲۱۵). پژوهش Jang (۲۰۰۹) در میان رأی‌دهندگان آمریکایی، مؤید این نتیجه است که بحث‌های سیاسی در درون شبکه‌های بین شخصی نه تنها به افزایش آگاهی سیاسی افراد کمک می‌کند، بلکه با قرارداد شهروندان در برابر افکار، ایده‌های متفاوت، باعث شفاف‌تر شدن تضاد میان کاندیداها و افزایش آگاهی آنها شده و از آن طریق بر سطح مشارکت سیاسی تأثیر مثبتی می‌گذارد.

۲-۲. تحلیل شبکه‌ای به مثابه تحلیل سرمایه اجتماعی

رویکرد شبکه‌ای یکی از چهار رویکرد مطرح در تئوری سرمایه اجتماعی است. ایده سرمایه اجتماعی، دارای تعاریف متعدد، اشکال متنوع و اجزای گوناگونی است و بسته به هر نظریه، شکلی خاص پیدا می‌کند: برای کلمن (۱۹۹۰)، هنجارهای اجتماعی، برای هپیچتر (۱۹۸۳) و پوتس (۱۹۹۳) همبستگی گروهی و برای Putnam (۲۰۰۱) مشارکت در سازمان‌های داوطلبانه و مدنی است. سرمایه اجتماعی، همان‌طور که فلپ (۱۹۹۶) و Burt (۱۹۹۹) اشاره کرده‌اند، در ابتدا به منابع در دسترس در شبکه‌های اجتماعی اشاره دارد (Lin, 1999). این به معنای گره خوردن ایده سرمایه اجتماعی به تحلیل شبکه‌ای یا تلقی شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی است. رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی را باید در این گزاره خلاصه کرد؛ سرمایه اجتماعی، ماحصل روابطی است که بین افراد برقرار می‌شود که به مجموعه یا شبکه

نیز مشهور است. این تلقی، در تعارض آشکار با رویکردی است که شبکه‌ها را بخشی از سرمایه اجتماعی می‌داند. برخی بر این باورند که نباید تحلیل سرمایه اجتماعی را به تحلیل شبکه‌ای تقلیل داد، بلکه در تحلیل سرمایه اجتماعی باید به ابعاد دیگر آن نیز توجه داشت. رابرت پاتنام، مهم‌ترین مدافع رویکرد اخیر است: در واقع، «منظور از سرمایه اجتماعی، وجوه گوناگون سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌ها است» (Putnam, 2001). پاتنام؛ آشکارا، شبکه‌ها را وجهی از وجوه سرمایه اجتماعی می‌داند، در حالی که در رویکرد شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی سرمایه‌ای است که در درون شبکه‌ها در جریان است. بدین معنا، سرمایه اجتماعی پیامدی از وجود شبکه‌هاست (Burt & Panzarasa, 2008) و از این رو، قرارداد شدن در یک شبکه، معادل داشتن سرمایه‌ای برای کنش‌ورزی معین است. اعتماد، عمل متقابل، آگاهی و مواردی از این دست همگی پیامدهایی از وجود سرمایه اجتماعی در درون شبکه‌ها هستند. منظور از کنش‌ورزی معین، تأکید بر انتظار برآورده شدن حد معینی از خواسته‌هاست. این خواسته‌ها، می‌تواند خواسته‌ای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باشد. از این رو، می‌توان گفت که بسته به موضوع و محتوای پژوهشی که رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی را اتخاذ کرده است، شبکه هم می‌تواند متغیری مستقل؛ یعنی ابزاری تلقی شود که توسط کنشگران در جهت رسیدن به اهداف خاصی به کار گرفته می‌شود و هم متغیری وابسته دانسته شود که پیامد ارتباط‌گیری کنشگران است (Chrissy, 2011).

۳. سرمایه اجتماعی در سیاست؛ طرح اولیه «سیاست شبکه‌ای»

جهان زیست انسانی را در نگاهی کلی می‌توان به دو محیط درون اجتماعی و محیط برون اجتماعی یا محیط بین‌المللی تفکیک کرد. منظور از محیط درون اجتماعی، محدوده سرزمینی داخل مرزهای ملی است. هرچند می‌توان دسته‌بندی‌های متنوعی از حوزه‌های محیط درون اجتماعی و عناصر تشکیل‌دهنده آن ارائه کرد، اما تقسیم محیط درون اجتماعی به چهار حوزه اجتماعی، حوزه فرهنگی، حوزه اقتصادی و در نهایت حوزه سیاسی، همه عناصر موجود در محیط کلی درون اجتماعی را دربرخواهد گرفت. دولت نه تنها بازیگر، بلکه مهم‌ترین بازیگر حوزه سیاسی

محسوب می‌شود. منظور از دولت نیز مجموعه دستگاه‌هایی است که در یک سرزمین و مرزهای خاص، از ادعا و حق انحصار مشروع زور برخوردارند. بدین معنا، دولت مجموعه همه دستگاه‌های دولتی و قوای حکومتی در چارچوب مرزهای ملی است. در نتیجه، موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای تحلیل دولت به‌عنوان جایگاه سیاست است: دولت‌کاوی با استفاده از درک شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی. استفاده از شبکه و درهم‌آمیختگی آن با سرمایه اجتماعی برای تحلیل موضوعات مرتبط با سیاست، مسبوق به سابقه نیست. در واقع، ایده سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه‌ای، بیش از آنکه در حوزه سیاست مورد توجه قرار گرفته باشد، در حوزه‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی برای تحلیل پدیده‌های این دو حوزه مورد استفاده قرار گرفته است. در این میان می‌توان به پژوهش‌های ماریو دیانی و هلموت آنهیر اشاره کرد که از تحلیل شبکه‌ای برای تبیین جنبش‌های اجتماعی و ورود آن‌ها به عرصه سیاست استفاده کرده است. دیانی می‌کوشد تا با استفاده از تحلیل شبکه‌ای به مسئله چیستی ماهیت و چگونگی روند تحولی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی بپردازد. او تحلیل شبکه‌ای را بهترین ابزار برای اتخاذ نگاهی واقع‌گرا به ساختارهای اجتماعی می‌داند (Diani, 2003). هلمت آنهیر (۲۰۰۱)، (۲۰۰۴) نیز با استفاده از رویکرد شبکه‌ای به تحلیل جامعه مدنی جهانی می‌پردازد. او در مقاله‌ای هم‌راستا با رویکردی که دیانی اتخاذ کرده بود، به تحلیل نقش اعضای منفرد در حزب نازی در آلمان دوره ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ می‌پردازد. تحلیل شبکه‌ای از ورود و خروج این اعضا به جرگه حامیان حزب نازی و تأثیر آن بر گسترش جنبش طرفدار نازی‌ها، دستاورد او در این مقاله بود. اما رویکرد سیاست شبکه‌ای رویکردی متمایز است. در برخی پژوهش‌ها نیز از مفهوم «سرمایه اجتماعی - حکومتی» برای اشاره به ارزش‌هایی چون حاکمیت قانون، آزادی‌های مدنی و سیاسی و سرمایه بودن آن‌ها برای هر حکومتی استفاده شده است. این نوع پژوهش‌ها، به تحلیل در سطح کشورها می‌پردازند.

اشاره شد که رویکرد شبکه‌ای یکی از چهار رویکرد مربوط به نظریه سرمایه اجتماعی است؛ بدین معنا، سیاست شبکه‌ای تماماً مترادف با رویکرد شبکه‌ای

سرمایه اجتماعی نیست. یکی از مفروضات سیاست شبکه‌ای هم‌راستا با رویکرد شبکه‌ای سرمایه اجتماعی، تلقی از سرمایه‌های در گردش در درون شبکه‌ها به‌عنوان سرمایه اجتماعی است. بدین معنا، سرمایه اجتماعی، دارایی مهم موجود در چارچوب ارتباطی است که میان افراد برقرار شده است. یکی از مهم‌ترین وجوه افتراق رویکرد شبکه‌ای و سیاست شبکه‌ای این است: در رویکرد شبکه‌ای، تحلیل اصلی بر سرمایه اجتماعی و در قالب انجمن‌های افقی و عمودی میان مردم است، در حالی که در سیاست شبکه‌ای، تحلیل اصلی، شبکه‌های سیاسی و سطح تحلیل نیز دولت است. بدین معنا، سیاست شبکه‌ای فراتر از رویکرد شبکه‌ای است.

در سطح کلی، خطوط اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای را می‌توان چنین خلاصه کرد؛ منابع خاصی در درون شبکه‌های سیاسی در جریان هستند که بسته به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه، پیامدهای متفاوتی به بار خواهند آورد؛ علی‌رغم اینکه این شبکه‌ها می‌کوشند سهم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه یعنی قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی را در اختیار داشته باشند، موضوع اصلی نزاع، دستیابی به قدرت سیاسی یعنی توان تصمیم‌گیری در مورد شیوه تخصیص سایر منابع کمیاب است. محل نزاع، عرصه دولتی یا در درون و پیرامون دولت بر سر قدرت سیاسی است. از این رو، منظور از سیاست شبکه‌ای، کاربست تحلیل شبکه‌ای در تحلیل دولت است. در اینجا، می‌توان دولت (نه فقط حکومت یا قوه مجریه) را به‌عنوان مجموعه‌ای چندپاره از شبکه‌های سیاسی فعال در رقابت بر سر منابع کمیاب دانست که در آن، هر کدام از افراد حاضر در هر شبکه بر سر تسلط بر شبکه خود و در نهایت تسلط بر آن بخش از دولت با هدف تصرف قدرت سیاسی، در حال رقابت هستند. شبکه‌های سیاسی، واحدهایی هستند که هم فرو یا فراسوی احزاب و واحدهای تحلیلی کلاسیک فعالیت می‌کنند. از این رو، یک حزب سیاسی می‌تواند شامل مجموعه‌ای از شبکه‌های سیاسی باشد (مخصوص احزاب فراگیر یا جبهه‌های سیاسی) یا اینکه یک شبکه سیاسی بزرگ و گسترده می‌تواند شامل احزاب سیاسی مختلفی باشد که پیرامون یک فرد / یا یک ایده و هدف کلان با یکدیگر متحد شده‌اند.

هرچند تعریف پراگماتیستی از شبکه (Jones & Woolcock, 2009). آن را «چرخه‌ای از دوستی‌های نزدیک» تعریف می‌کند، اما شبکه‌های سیاسی را باید وسیع‌تر از این دوستی‌ها دانست. در تعریف پراگماتیستی از شبکه‌های سیاسی، این شبکه‌ها، چرخه‌ای از افرادی مختلف در حلقه‌های متفاوت از دوستان نزدیک به هم و هم‌پیمان در مرکز شبکه‌ها تا حامیان آنها در لایه‌های دورتر هستند که هرچند هر لایه به دلایلی به شبکه پیوسته است، اما اجابت منافع اقتصادی، تحقق آرزوهای سیاسی و ارتقا در سلسله‌مراتب اجتماعی، مخرج مشترک هدف همه اعضا محسوب می‌شود. این اهداف در بستری که ساختارهای تاریخی دولت به وجود آورده‌اند، پی گرفته شده و بر این ساختارها تأثیر می‌گذارند. بدین معنا، استراتژی‌های بازیگران شبکه‌های سیاسی، عامل اصلی تداوم چارچوب‌های ساختاری - تاریخی دولت است. این تلقی از استراتژی، محصول تلاش‌های فکری بورديو است. به نظر او، استراتژی؛ یعنی در نظر گرفتن این واقعیت که کنشگران اهداف و علایقی دارند. از این رو، سرچشمه عمل کنشگران، تجربه خود آنها از واقعیت است. استراتژی‌های کنشگران شبکه‌های سیاسی بر مبنای منطق عملی استوار است. بنابراین، هنجارهای شبکه‌های سیاسی و استراتژی‌های آگاهانه آنها برای تمایزبخشی آنان با دیگران خارج از شبکه خود، می‌تواند مرزهای نظام سیاسی را مشخص کند. موضوعات موردعلاقه در یک شبکه سیاسی ضرورتاً در ارتباط با قدرت است. منظور از درارتباط بودن با قدرت، میل، اراده و تلاش برای کسب، حفظ و بسط قدرت است. موضوع موردعلاقه و محل نزاع میان افراد برای تصاحب سهم بیشتری از آن موضوع، مشخص‌کننده نوع شبکه است. از این رو، موضوع موردعلاقه شبکه‌های سیاسی، قدرت و محل نزاع نیز عرصه عمومی به‌طوراعم و عرصه دولتی و در درون یا پیرامون دولت به‌طوراخص است.

به‌طورکلی، در تحلیل شبکه‌ای، پاسخ به دو پرسش زیر بسیار مهم است: «چه چیزی موضوع تبادلات میان اعضای شبکه است؛ کالا، خدمات، تایید و پشتیبانی، اطلاعات، حمایت معنوی و ... و اینکه مهم‌ترین هدف از واردشدن به مبادله چیست؛ دستیابی به نیازهای اولیه، افزایش درآمد، انجام تعهدات اجتماعی یا

ترکیبی از این‌ها (Jones & Woolcock, 2009). در سیاست شبکه‌ای جایگاه، اصل محوری کنش‌ورزی، قدرت سیاسی، موضوع نزاع و دستیابی به توان بیشتر در تصمیم‌گیری درمورد شیوه تخصیص منابع، مهم‌ترین هدف از کنش‌ورزی سیاسی است. مفهوم قدرت سیاسی به‌عنوان موضوع نزاع، تعیین‌کننده جایگاه و هدف کنشگران سیاسی از کنش‌ورزی، کلیدواژه تحلیل سیاست شبکه‌ای است.

مفهوم مرکزیت از جمله مفاهیم مهم تحلیل شبکه‌ای است. درمورد چستی مرکزیت و بنیادهای مفهومی آن اتفاق‌نظری وجود ندارد اما در این مورد اتفاق‌نظر نسبی وجود دارد که ریشه‌های اولیه این مفهوم را می‌توان در مفهوم جامعه‌سنجی «ستاره» جست که منظور از آن فردی است که در گروهش معروف‌ترین است یا فردی است که در کانون توجه گروه قرار دارد (True & Mintrom, 2001). در واقع، مفهوم مرکزیت نشان‌دهنده خصلت نامتقارن بودن قدرت در شبکه‌ها است. سیاست شبکه‌ای به‌مثابه رقابت افراد درون شبکه‌های سیاسی برای تسلط بر شبکه روابط پیرامون خود و تسلط بر بخشی از دولت را نیز می‌توان در قالب مفهوم مرکزیت، مرکزیت مجاورت و مرکزیت بینابینی در درون شبکه و میان شبکه‌های دیگر مورد تحلیل قرارداد بدین صورت که مرکزیت مجاورت، نقطه‌ای است که به‌طور متوسط به کلیه نقطه‌ها نزدیک و به‌طریق اولی به مرکز نزدیک‌تر باشد، قدرتمندتر است (Mohammadi Kangarani, Shamkhi, & Hosseinzadeh, 2011). که بدین معنا، کنشگری که به کنشگر اصلی در حوزه سیاست نزدیک‌تر باشد، از امکان بیشتری برای دستیابی به اهداف برخوردار است و در مورد مرکزیت بینابینی، کنشگرانی که دارای موقعیت بینابینی در شبکه هستند، از امکان بالاتری برای قرارگرفتن در موقعیت مسلط در شبکه روابطی که درگیر آن هستند، برخوردار می‌باشند. این حکم در مورد قرارگرفتن در موقعیت مسلط در مجموعه شبکه‌های درون یک پاره از دولت نیز صادق است. در تحلیل سیاست شبکه‌ای می‌توان مرکزیت را به نوع مرکزیت درون‌شبکه‌ای و مرکزیت بین شبکه‌ای تقسیم کرد. میتز و شوارتز (۱۹۸۵) در تحلیلی که خود آن را «تحلیل راس» می‌نامند به اهمیت این پله‌ای ارتباطی در تحلیل شبکه‌ای اشاره کرده‌اند. هرچند اهمیت مرکزیت درون شبکه‌ای (مخصوص

شبکه‌های قدرتمند در هر حوزه) را نباید دست‌کم گرفت اما به‌واقع، مرکزیت بین‌شبکه‌ای امکان‌های بیشتری برای کنش در حوزه مربوطه (و حتی سایر حوزه‌ها) دارد. افرادی که در میانه شبکه‌های مختلف قرار دارند (علاوه بر اینکه خود شبکه‌ای از روابط را پیرامون خود شکل داده‌اند)، قادر به استفاده از مزایای «میان‌بودگی» هستند.

Burt (۲۰۱۷) در تحلیل اینکه چرا رهبران فکری از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردار هستند، موقعیت آنها و قرار داشتن در مرزهای میان گروه‌ها (به‌جای داشتن موقعیت بالا فقط در یک شبکه) را در میزان سرمایه اجتماعی آنان مهم می‌داند (Burt, 2000). در سیاست شبکه‌ای، اگرچه سرمایه حاصل از روابط، منافی برای همه اعضا فراهم می‌کند، اما بسته به جایگاه هر فرد اولاً، نوع، حجم و تعداد ارتباطات او تغییر می‌کند و ثانیاً، میزان نفع‌بری او متفاوت خواهد بود. بنابراین، بسته به جایگاه فرد در شبکه و جایگاه شبکه، روابط او در کل ساخت دولت، سهمیه قدرت آنها تغییر می‌کند. اما این تأکید بر جایگاه و موقعیت، به‌معنای پذیرش بی‌قید و شرط انگاره‌های ساختارگرایانه نیست که به‌خصوص در نظریه‌های مسلط مارکسیستی پذیرفته شده است و بر مبنای آن، «افراد نه به‌منزله سوژه‌های بنیان‌گذار، بلکه فقط در حکم اشغال‌کنندگان و حاملان جایگاه‌ها و کارکردهایی‌اند که درون مناسبات تولید عمل می‌کنند (Miller, 2005).

نظریه دولت برای چندین دهه، تحت سیطره منازعات میان نهادگرایان، کثرت‌گرایان و ابزارگرایان بوده است. نهادگرایان بنا به سنت و بری، بر خودمختاری نهادهای دولت تأکید کرده و این نتیجه را از دنبال کردن منطق درونی یک دولت تاریخی معین اخذ کرده‌اند. کثرت‌گرایان به تبیین ساختار و تطور دولت می‌پردازند و آن را نتیجه مجموعه متنوعی از تأثیرات در روند شکل‌گیری دولت می‌دانند که براساس پویای جامعه مدنی متکثر و اجرای بی‌وقفه فرایند قانونی شکل می‌گیرد. ابزارگرایان، مانند مارکسیست‌ها یا تاریخ‌گرایان، دولت را تجلی سلطه منافع برخی کنشگران اجتماعی می‌دانند؛ خواه دولت‌هایی که دچار چالش‌های درونی نیستند (کمیتة اجرایی بورژوازی) خواه دولت‌هایی که نتیجه بی‌ثبات

مبارزات، معاهدات و هم‌پیمانی‌ها هستند (Castells, 2006). نکته مشترک اغلب این نظریات، مفهوم وبری دولت به‌عنوان یک کل یکپارچه بوده است. نادیده گرفتن یا کم‌توجهی به عملکردها و سازوکارهای غیررسمی، نهادهای دولتی ضعیف و ناکارآمد، حضور دائمی گروه‌های ذی‌نفع و نفوذ آنها بر سیاست‌های دولت، وجود منافع متغیر میان بازیگران اصلی سیاست و نزاع مستمر آنها با یکدیگر درون / یا از طریق نهادهای رسمی همگی مؤید ضرورت طرح رویکردی دیگر برای فهم دولت (به‌خصوص در کشورهای کمتر توسعه‌یافته) به‌جای رویکرد رسمی- نهادی کلاسیک و سایر رویکردهای متأثر از آن است.

واقعیت دولت در جهان توسعه‌نیافته یا کمتر توسعه‌یافته، شکل و ماهیت متفاوتی دارد، چراکه در اینجا دولت، نه یک واحد یکپارچه یا یکدست بلکه مجموعه‌ای از گروه‌های منافع را شامل می‌شود که ممکن است با یکدیگر در تضاد باشند (Hakimian & moshaver, 2004). مشکل این نیست که چیزی در آنجا (درون دولت) وجود ندارد، بلکه مشکل آن است که اتفاقاً آنجا خیلی چیزها (پاره‌های مجزای دولت) با هم درگیرند. هر کدام از این پاره‌ها، ظرفیت‌ها، مقاصد و عملکردهایی متفاوت دارند. درحالی‌که بخشی از دولت مستقل از فشارهای اجتماعی عمل می‌کند، بخشی دیگر منافع اجتماعی را بازتاب می‌دهد. فهم دولت به‌عنوان واحدی یکپارچه در واقع کم‌بها دادن به کنشگران متفاوتی است که بر سر منافع و علایق در درون دولت با یکدیگر رقابت می‌کنند (Geddes, 1994). از این‌رو، دولت شامل مجموعه‌ای از نهادها و رویه‌های مختلف است که بر مبنای منفعتی واحد عمل نکرده، بلکه بر اساس منطق و پویای متمایزی عمل می‌کنند که برخی از آنها با هم سازگار و برخی دیگر کاملاً متناقض و نامنسجم هستند (اوئن، ۱۳۸۳، ص ۳۰۱). به‌عبارت‌دیگر، در اینجا دولت، مجموعه بخش‌های متنوعی است که بجز در حفظ وضع موجود و تضمین تداوم حفظ قدرت، تشابه اندکی با یکدیگر دارند. از این‌منظر، مقاله حاضر می‌کوشد تا به امکان‌های تحلیل شبکه‌ای برای تحلیل دولت اشاره کند. استفاده از امکان‌های این تحلیل ما را به رویکرد جدیدی می‌رساند که آن را «رویکرد سیاست شبکه‌ای» می‌نامیم. تحقیق با اشاره به

اینکه تحلیل شبکه‌ای یکی از ۴ رویکرد مطرح در نظریه سرمایه اجتماعی است، آغاز می‌شود و با توصیفی از ابعاد هر شبکه و انواع سرمایه‌های درون شبکه‌ها، به طرح اولیه خطوط تحلیلی رویکرد سیاست شبکه‌ای می‌پردازد.

۴. سیاست شبکه‌ای، اهمیت جایگاه و مسئله قدرت

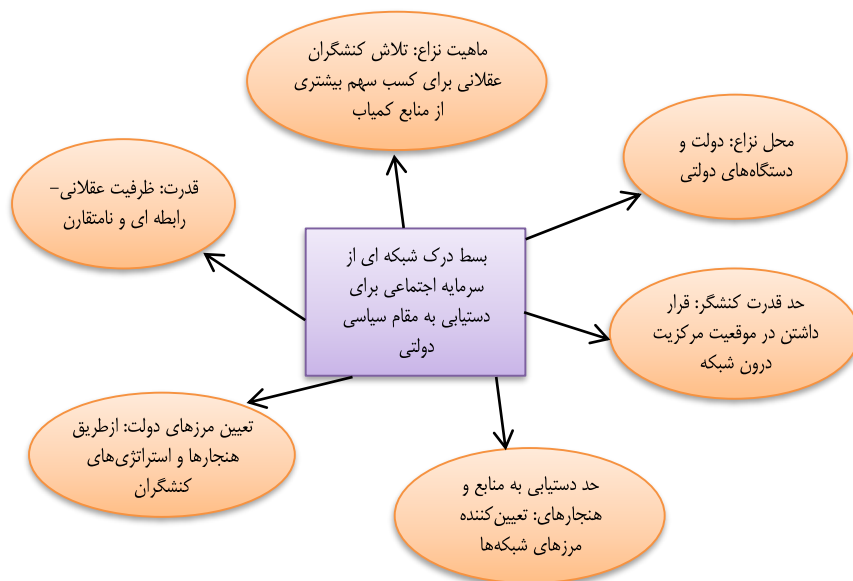
به نظر Castells (۲۰۱۱) قدرت، ظرفیت عقلانی است که کنشگر را قادر می‌سازد تا به شکلی نامتقارن بر تصمیمات سایر کنشگران تأثیر بگذارد، به گونه‌ای که آنها در جهت اراده، منافع و خواسته‌های کنشگر اصلی اقدام کنند. در این چارچوب، هیچ قدرت مطلق و وجود نداشته و همیشه امکان مقاومت و به چالش کشیدن این روابط وجود دارد. هنگامی که نیروی مقاومت و عدم پذیرش از نیروی تطابق و سازگاری بیشتر شود، روابط قدرت دگرگون می‌شوند. به نظر او، پروسه‌های قدرت‌سازی را باید از دو منظر تحلیل کرد؛ از یک طرف، این پروسه‌ها می‌توانند باعث تقویت شبکه‌هایی شوند که از موقعیت مسلط در ساختار موجود برخوردار هستند و از طرف دیگر، باعث ایجاد بستر برای فعالیت شبکه‌هایی می‌شوند که در راستای منافع، ارزش‌های خود در قدرت را شکل می‌دهند. آن‌ها هرچند متمایز از یکدیگر هستند، اما از منطق مشابهی پیروی می‌کنند.

از این رو، در تحلیل نهایی دو دسته برخورداران و نابرخورداران در هر ساختار سیاسی وجود دارند. به نظر کاستلز، «هر شبکه از شماری نقاط اتصال مشابه سیناپس‌های سلسله اعصاب تشکیل یافته که سرمایه در میان آن‌ها جریان می‌یابد و کنترل بر شبکه از طریق آن‌ها اعمال می‌شود. حضور این پدیدار در صحنه جهانی، عالم را به دو قطب کلی اعضای شبکه و محرومان از عضویت در شبکه تقسیم می‌کند. در حالی که گروه دوم به تدریج در مسیر نابودی و انقراض رانده می‌شوند، هرچند در این مسیر احیاناً به حرکتی تند و خشن توسل جویند، گروه نخست به صاحبان قدرت و کنترل‌کنندگان واقعی نظم امور بدل می‌گردند.» (Castells, 2006). توزیع قدرت در یک سیستم اجتماعی به عنوان عملکردی از موقعیت کنشگران که آن نیز تابع روابط آن‌هاست، تلقی می‌شود. قدرت در سیستم‌های سیاسی نه تنها عملکردی از تفاوت‌های میان جایگاه یا وابستگی‌های نامتقارن دو کنشگر سیاسی

است، بلکه عملکردی است از تفاوت‌ها و وابستگی‌های میان کلیه کنشگران سیستم. در سیستم‌های اجتماعی نه تنها اتصالات مستقیم (ارتباطات دودویی) در تعیین قدرت وابسته به موقعیت و مقام مهم می‌باشند، بلکه اتصالات غیرمستقیم نیز دارای اهمیت بالایی هستند.

مورد اخیر به روشنی مؤید اهمیت جایگاه و موقعیت در تعیین قدرت در سیاست شبکه‌ای است. بدین معنا، دولت در حوزه سیاسی، مجموعه‌ای از جایگاه‌هاست که تا حدود زیادی به صورت سلسله‌مراتبی ساخته شده‌اند. Burt (۲۰۰۳) از جمله اندیشمندانی است که موقعیت فرد در شبکه را عامل مهمی می‌داند، بحث‌های بورديو در مورد فضای اجتماعی نیز به ما برای دستیابی به مراتب بالاتر در سلسله‌مراتب منزلت جامعه کمک می‌کند تا دریابیم که اگر کنش‌های جمعی شبکه‌های اجتماعی در جامعه برای دستیابی به مراتب بالاتر در سلسله‌مراتب منزلت و ثروت است، کنش‌های جمعی شبکه‌های سیاسی در دستگاه دولت برای ارتقا به مراتب بالاتر قدرت و مسلط شدن بر دستگاه دولت است. به نظر وایت‌من و اسکولز (۲۰۱۰) بیشتر از آن چیزی که منجر به بروز رفتارهای متفاوت در افراد می‌شود، بستگی به موقعیت فرد در ساختار دارد. بنابراین، موقعیت یا جایگاه کنشگران در یک شبکه، پیامدهای رفتاری، ادراکی و نگرشی مهمی هم برای واحدهای فردی و هم برای سیستم به‌عنوان یک کل دارد (Knocke, 1994).

بحث اهمیت جایگاه در سیاست شبکه‌ای موضوعی صرفاً ساختاری نیست، علی‌رغم آنکه جایگاه با قرار گرفتن در یک موضع ساختاری ارتباط دارد، اما هنجاری که فرد یا افراد قرار گرفته در آن موضع انتخاب کرده‌اند (یا پیش از ورود به موضع داشته‌اند) نیز بر ماهیت ساخت ارتباطی تأثیر می‌گذارد. اسمیت و پاول در مطالعه در مورد شبکه‌های اطلاعاتی به همین نکته اشاره می‌کنند: کل ساختار (شبکه) دارای ویژگی پیوندهای کمتر کنترل شده و کنترل‌های کمتر سفت و سخت است، هنگامی که گروه‌های مسلط در یک شبکه خود را متعهد به رژیم‌های باز برای افشای اطلاعات می‌دانند. دلیل این تفاوت در عملکرد، علی‌رغم تشابه ساختاری را باید در بعد هنجاری شناختی شبکه یافت که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت.



شکل ۱. خطوط تحلیل در سیاست شبکه‌ای (Tu & Liu, 2014)

اهمیت موقعیت، نشان‌دهنده خصلت نامتقارن قدرت در سیاست شبکه‌ای است. در سیاست شبکه‌ای نیز دو دسته برخورداران و نابرخورداران از عضویت در شبکه‌های سیاسی وجود دارند. با این وجود، تلقی از قدرت به‌عنوان نوعی رابطه و برداشت از دولت به‌عنوان چارچوبی چندپاره که هر کدام از این پاره‌های مجزا، محل نزاع شبکه‌های سیاسی برای تسلط بر هر پاره و بنابراین، بخشی از توان شبکه‌ها، حتی شبکه‌های دارای درجه بالا، به ظرفیت عقلانی کنشگرانی ارتباط دارد که منتقد روابط موجود هستند. دستیابی به سهم بیشتری از منابع کمیاب را باید در کنار وابستگی دو سویه میان برخورداران و نابرخورداران در نظر گرفت. این وابستگی متقابل به‌معنای تضعیف برآیند قدرت شبکه‌های سیاسی در صورت تضعیف عامدانه منتقدان این روابط است. از این رو، هرچند رویکرد سیاست شبکه‌ای برای دستیابی به مقام سیاسی دولتی در جوامع کمتر توسعه‌یافته طرح شده است اما به جهت وابستگی دوسویه قدرت به ضد قدرت، این رویکرد حاوی پیشنهادهای ضمنی‌ای برای تداوم بخشی به قدرت موجود در عین تحول بخشی به روابط قدرت

و بازتر شدن عرصه رقابت به روی نابرخورداران است.

نتیجه‌گیری

شبکه با گذار از اصطلاح به مفهوم و قالب‌بندی در تحلیل شبکه‌ای، مسیر شگفت‌انگیزی از گسترش دامنه تحلیل را تجربه می‌کند. شاید کمتر رشته‌ای، بخصوص در علوم اجتماعی باشد که در آن از تحلیل شبکه‌ای برای تعمیق موضوعات موردتحقیق استفاده نشده باشد. در علوم سیاسی نیز هرچند دیرتر از سایر دانش‌ها، از اواسط دهه ۱۹۷۰، تحلیل شبکه‌ای در قالب تحلیل شبکه‌های سیاست‌گذاری موردتوجه قرار گرفت. رویکرد شبکه‌ای به سیاست‌گذاری در کنار دو رویکرد پلورالیستی و کورپوراتیستی رشد کرده است. تحلیل تأثیر شبکه‌های ارتباطی شهروندان در شکل‌گیری رفتار سیاسی و موضوعاتی از این دست نیز بعدها به موضوعات تحلیلی با استفاده از تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی افزوده شده است، اما هنوز موضوع دولت به‌عنوان سوژه کانونی علوم سیاسی مورد غفلت قرار گرفته است. موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای تحلیل دولت به‌عنوان جایگاه سیاست است؛ دولت‌کاوی با استفاده از درک شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی. تلفیق تئوری سرمایه اجتماعی با تحلیل شبکه‌ای یعنی رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی، بستر تحلیل سیاست شبکه‌ای است. در سطح کلی، خطوط اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای را می‌توان چنین خلاصه کرد: منابع خاصی در درون شبکه‌های سیاسی در جریان هستند که بسته به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه شامل سرمایه اجتماعی یا سرمایه مجتمعی می‌شود؛ علی‌رغم اینکه این شبکه‌ها می‌کوشند سهم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه یعنی قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی را در اختیار داشته باشند، موضوع اصلی نزاع، دستیابی به قدرت سیاسی است. محل نزاع، عرصه دولتی یا درون و پیرامون دولت است. هرچند تحقیق در مورد ساختار اجتماعی، کانون محوری تحلیل شبکه‌ای بوده است اما سیاست شبکه‌ای با توجه هم‌زمان به ابعاد ساختاری و ابعاد شناختی - هنجاری، بر کیفیت هنجارها و نوع استراتژی‌هایی که کنشگران سیاسی برای دستیابی به سهم بیشتری از قدرت سیاسی اتخاذ می‌کنند، تأکید دارد. افراد، شبکه‌ها را تأسیس

می‌کنند تا با تبادل سرمایه‌های اجتماعی درون شبکه‌ها، در زمان کمتری به حجم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه دست پیدا کنند. بدین معنا، کنشگران سیاسی بازیگرانی عقلانی‌اند که مجموعه‌ای از ارتباطات را به امید بهره‌برداری در آینده شکل می‌دهند. هرچه دسترسی یک شبکه سیاسی به منابع کمیاب سیاسی بیشتر باشد، مرزهای کنشگری و تأثیرگذاری آن شبکه نیز وسیع‌تر خواهد بود. اگر دیگر منابع کمیاب اجتماعی یعنی ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی قابلیت تبدیل به قدرت سیاسی را داشته باشند، باید آن‌ها را نیز در تعیین حد مرزهای هر شبکه سیاسی دخیل دانست. به جهت آنکه کارکرد دستگاه دولت، تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع جامعه و بسیج آن‌ها در جهت خاصی است، شبکه‌های سیاسی تلاش دارند تا سهم بیشتری از جایگاه (منصب)‌های دولتی را تصاحب کنند. بدین معنا دولت‌کاوی را باید کانون رویکرد سیاست شبکه‌ای دانست. مسائلی چون جایگاه فرد در دولت، میراث تاریخی و مسئله بستر کنشگری، هویت، رابطه دولت با جامعه و مسائلی از این دست موضوعاتی هستند که سیاست شبکه‌ای باید قادر به توضیح آن‌ها باشد. طرح اولیه رویکرد سیاست شبکه‌ای، شاید مسیری باشد. برای پژوهش‌های نظری و کاربردی بیشتر که در آن علوم سیاسی، موضوع آغازین خود را با استفاده از تحلیل‌های جدید مورد تأمل قرار دهد.

باتوجه به نتایج این تحقیق پیشنهاد می‌شود که دولت در ایران، در متن بررسی‌های پژوهشی در ترکیب با سیاست شبکه‌ای بررسی شود و سهم سرمایه اجتماعی‌ای که هر کدام از کارگزاران در این میدان برای دستیابی به منافع مورد بررسی قرار گیرد. این نگاه بین‌رشته‌ای می‌تواند دیدگاه‌ها و رویکردهای جدیدی از تحولات، دگرگونی‌ها و نیز ابعاد پیچیده و پنهان دولت در ایران را آشکار سازد و دیپاچه‌ای نو بر تحلیل‌های موجود در این زمینه باز کند.

منابع و مأخذ

- Arnold, G. (2011). Cycles in Policy Network Structure and Policy Adoption-Implementation Processes: The Importance of Alignment.
- Ashtarian, K. e. a. (2009). Community-Based Cultural Empowerment: A Plan for Student Culture Homes. *Office of Social Planning and Cultural Studies, Ministry of Science, Research and Technology*, 131-165.
- Brugman, Y. (2010). *An Income on Social Networks* (K. Mirzaei, Trans.). Tehran: Sociologists Publications.
- Burt, R. S. (1999). The social capital of opinion leaders. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 566(1), 37-54.
- Burt, R. S. (2000). The network structure of social capital. *Research in organizational behavior*, 22, 345-423.
- Burt, R. S. (2003). The social structure of competition. *Networks in the knowledge economy*, 13, 57-91.
- Castells, M. (2006). *Information Age: Economy, Society and Culture: The End of the Millennium* (A. Aliqlian & A. Khakbaz, Trans. Vol. 3). Tehran: Tarhe no.
- Castells, M. (2011). Network theory| A network theory of power. *International journal of communication*, 5, 15.
- Chrissy, P. H. (2011) Political Sociology/Interviewer: U. o. Zurich. Switzerland, Zurich.
- Diani, M. (2003). Social movements, contentious actions and social networks: «from metaphor to substance?». *Social movements and networks: Relational approaches to collective action*, 1-20.
- Geddes, B. (1994). *Politician's dilemma*: University of California Press.
- Granovetter, M. (1985). Economic action and social structure: The problem of embeddedness. *American journal of sociology*, 91(3), 481-510.

- Hakimian, H., & moshaver, z. (2004). *Government and Global Change: The Political Economy of Transition in the Middle East* (A. hatamizadeh, Trans.). Tehran: kavir.
- Hazlehurst, D. (2001). *Networks and policy making: from theory to practice in Australian social policy*.
- Jang, S.-J. (2009). Are diverse political networks always bad for participatory democracy? Indifference, alienation, and political disagreements. *American Politics Research*, 37(5), 879-898.
- Jones, V. N., & Woolcock, M. (2009). 22 Mixed methods assessment1. *Handbook of social capital: the troika of sociology, political science and economics*, 379.
- Knoke, D. (1994). *Political networks: the structural perspective* (Vol. 4): Cambridge University Press.
- Lin, N. (1999). Building a network theory of social capital'Connections 28.
- Miller, P. (2005). *Dominance and Power* (N. Sarkhosh & A. Jahandideh, Trans.). Tehran: Ney Publishing.
- Mohammadi Kangarani, H., Shamkhi, T., & Hosseinzadeh, M. (2011). Study and analysis of the network of formal and informal inter-organizational relations using the network analysis approach. *Public Administration*, 3, 149-164.
- Putnam, R. (2001). *Democracy and Civic Traditions* (M. T. Delfruz, Trans.). Tehran: Salem newspaper publications.
- Rannei, H., Faghihi, A., & Mortazavi, M. (2010). Designing a Feasibility Study Model for Creating Policy Networks in Public Policy-Making Systems "Iranian Public Policy Making System Case Study". *European Journal of Economics, Finance and Administrative Sciences*, 22, 1450-2275.
- Slaninová, K., Martinovič, J., Dráždilová, P., Obadi, G., & Snášel, V. (2010). Analysis of social networks extracted from log files. In *Handbook of social network technologies and applications* (pp. 115-146): Springer.
- True, J., & Mintrom, M. (2001). Transnational networks and policy diffusion: The case of gender mainstreaming. *International studies quarterly*, 45(1), 27-57.
- Tu, Q., & Liu, A. (2014). Framework of smart tourism research and related progress in China. Paper presented at the International conference on management and engineering (CME 2014).

- Castells, Manuel (2009), communication power, New York: Oxford University Press.
- Grootaert, Christiaan and Thierry van Bastelaer (2002), Understanding and Measuring Social Capital: A Multi-Disciplinary Tool for Practitioners, Washington: The WorkBank.
- Hitt, M. A., Ireland, R. D., Camp, S. M., and Sexton, D. L. (2002), "Strategic Entrepreneurship: Integrating Entrepreneurial and Strategic Management Perspectives. In M. A. Hitt, R. D. Ireland, S. M. Camp and D. L. Sexton (eds), Strategic Entrepreneurship: Creating a New Integrated Mindset, Oxford: Blackwell Publishers.
- Horne, Christine (2001), "Sociological Perspectives on the Emergence of Social Norms", in Michael Hechter and Karl-Dieter Opp (eds.), Social Norms, New York: Russell Sage Foundation, pp. 3-33.
- Krebs, Valdis (2004), "Power in Networks", Available Online at: <http://www.orgnet.com/PowerInNetworks.pdf>
- Krishna, Anirudh and Norman Uphoff. (2002). "Mapping And Measuring Social Capital," in Christian Grootaert and Thierry van Bastelaer (eds.), The Role of Social Capital in Development: An Empirical Assessment. New York: Cambridge University Press.
- Lin, Nan. (1999a). "Building a Network Theory of Social Capital." Connections, Vol. 22, No. 1: 28-51.
- Lin, Nan (1999b), "Social Networks and Status Attainment", Annual Review of Sociology, Vol. 25, pp. 467-487.
- Oorschot, W. van (2006), "Making the difference in social Europe: deservingness perceptions among citizens of European welfare states". Journal of European Social Policy, Vol. 16, pp. 23-42.
- Ostrom, Elinor and T.K. Ahn (2009), "The meaning of social capital and its link to collective action", in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics, Cheltenham: Edward Elgar.
- Petr & Slaninova, Suchánek, Kateřina & Bucki, Robert, 2010. Business intelligence as the support of decision-making processes in e-commerce systems environment.
- Skocpol, Theda (1985), "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research", in Skocpol, Theda, Peter B. Evans and Dietrich Rueschemeyer (eds.), Bringing the State Back In, New York: Cambridge

- University Press, pp. 3- 43.
- Svendsen, Gert Tinggaard and Gunnar Lind Haase Svendsen. (2009). “The troika of sociology, political science and economics.” pp. 379- 401, in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), *Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics*. Cheltenham: Edward Elgar
- Tinggaard Svendsen, Gert and Gunnar Lind Haase Svendsen (2009), “The troika of sociology, political science and economics”, in Svendsen, Gert Tinggaard and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), *Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics*, Cheltenham: Edward Elgar, pp. 1-13.
- Uphoff, Norman (2000), “Understanding social capital: Learning from the analysis and experience of participation”. In: Dasgupta, p. and Serageldin, I. (eds.), *Social Capital: A Multifaceted Perspective*, Washington, DC: The World Bank, pp. 215-249.
- Uphoff, Norman. (2000). “Understanding social capital: Learning from the analysis and experience of participation.” in Dasgupta, p. and Serageldin, I. (eds.), *Social Capital: A Multifaceted Perspective*. Washington, DC: The World Bank.
- Weber, Max (1946), *Max Weber: Essays in Sociology* (Translated by H. H. Gerth and C. Wright Mills), New York: Oxford University Press.
- Zhuang, C. (2015). *Study on innovative design of chinese smart tourism products based on Cangzhou urban planning project*.